1394.12.10

بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه مباحث

بیان شد؛ شهید صدر در حدیث رفع سه احتمال تقدیر، وجود عنایت در رفع و حقیقی بودن مرفوع و وجود عنایت در مرفوع و حقیقی بودن رفع را بیان کرده و احتمال سوم را تقریب نموده اند.

این نیز بیان شد که هر چند فرض وجودی تعبدی برای اشیاء غیر معقول نیست اما؛ بر خلاف متفاهم عرفی بوده و هیچ شاهدی بر آن وجود ندارد. آنچه عرف از رفع و اثبات موضوع در لسان شارع درک می کند این است که رفع گاه حقیقی بوده و برای تخطئه عرف بوده کما اینکه اثبات نیز گاه از باب تخطئه عرف است و در مواردی دیگری رفع و اثبات موضوع حقیقی نبوده و به داعی رفع یا اثبات حکم است و به عبارتی دیگر از باب نفی حکم به لسان نفی موضوع یا اثبات حکم به لسان اثبات موضوع است. این مطلب در نفی و اثبات متعلق نیز جاری بوده و گاه اثبات و نفی متعلق حقیقی و برای تخطئه عرف بوده و گاه اثبات متعلق به داعی اثبات حکم و نفی متعلق به داعی نفی متعلق است و به عبارتی دیگر، اثبات حکم به لسان اثبات متعلق و نفی حکم به لسان نفی متعلق است.

# متعلق حکم وجود ذهنی است یا وجود خارجی؟

در جلسه گذشته به مناسبت، بحث نحوه تعلق حکم به متعلقات احکام بیان شد و گفته شد: هم در واجب و هم در حرام، حکم به وجود ذهنی یا ماهیت تعلق یافته و تفاوت در این است که در واجب به داعی ایجاد در خارج بوده و در حرام به داعی عدم ایجاد در خارج است. این پرسش مطرح شد که مگر محطّ مصلحت و مفسده وجودات خارجی نیست و مگر هدف شارع ایجاد متعلق در خارج نیست؟ پس چگونه گفته می شود حکم به وجود ذهنی تعلق یافته نه وجود خارجی؟ شبیه به همین اشکال در بحث اجتماع امر و نهی مطرح شده و مرحوم آخوند یا این ادعا که حکم به معنون و وجود خارجی تعلق یافته است، اجتماع امر و نهی را محال دانسته[[1]](#footnote-1) و قائلین به جواز اجتماع با این ادعا که حکم به عنوان تعلق یافته نه معنون، اجتماع را جایز دانسته اند.

## پاسخ به اشکال

به نظر می رسد؛ ابهامی در واژه تعلق و متعلق وجود دارد که سبب می شود این اشکال تولید شود. اگر متعلق در رتبه متقدم بر امتثال فرض شود، قطعا وجود ذهنی متعلق بوده و وجود خارجی نمی تواند متعلق حکم باشد زیرا؛ لازمه آن تحصیل حاصل است. در حرام نیز مطلب همین گونه بوده و با فرض ماهیتی در ذهن، از آن نهی شده و عدم ایجاد آن در خارج طلب می شود. متعلق حکم به این معنا، ماهیت لا بشرط از وجود و عدم بوده و ایجاد یا عدم ایجاد آن طلب می گردد. اما اگر مراد از متعلق چیزی که حکم ما را به طرف آن دعوت می کند باشد، شکی نیست که متعلق به این معنا وجود خارجی است.

پیش از تبیین پاسخ مطلبی را در باب مراد از متعلق در اجتماع امر و نهی بیان کرده و پس از آن پاسخ را توضیح خواهیم داد.

### نزاع در متعلق حکم لفظی است (در بحث اجتماع امر و نهی)

از همین رو به نظر می رسد در بحث اجتماع امر و نهی نزاع در متعلق حکم، نزاعی لفظی بوده و مراد آخوند از متعلق، چیزی است که حکم به آن دعوت کرده و مراد دیگران از متعلق رتبه مقدم بر حکم و وجود ذهنی است که پیش از حکم تصویر می شود. اما با این حال تعلق دخیل در بحث اجتماع امر و نهی، تعلق به معنای دعوت است. زیرا اشکال این است که معقول نیست شارع به وجود و عدم شیء واحد دعوت کند. البته بازهم باید گفت که لازمه این سخن امتناع اجتماع امر و نهی نیست زیرا؛ نکته مهم در جواز اجتماع امر و نهی یا امتناع آن، تعلق به وجود خارجی یا ذهنی نبوده و آنچه باعث قول به جواز اجتماع است، عدم وحدت دعوت در امر و نهی است. در امر به مطلق الوجود وجود خارجی دعوت شده و در نهی صرف الوجود مورد دعوت قرار گرفته است. با این تصویر این پرسش اساسی است که آیا اقتضاء بدلیت امر نسبت به وجودات خارجیه با اقتضای تعیینیت نهی قابل جمع است؟ اگر توانستیم بین دو جمع کنیم باید اجتماع امر و نهی را بپذیریم و اگر جمع بین این دو را نپذیریم، اجتماع امر و نهی جایز نخواهد بود.

با این سخن روشن می شود که اگر امر به نحو شمولی باشد نه بدلی و مثلا گفته شود: انصر المومن و لا تنصر الفاسق، اجتماع امر و نهی در مومن فاسق معقول نخواهد بود.

به همین سبب هر چند تعلق مهم در بحث اجتماع امر و نهی تعلق به معنای دعوت بوده و متعلق امر و نهی به این معنا وجود خارجی است نه ذهنی، اما بحث اجتماع امر و نهی باید از این زاویه دنبال شود که آیا اقتضاء بدلیت امر نسبت به وجودات خارجیه با اقتضای تعیینیت نهی قابل جمع است؟

### تفاوت بین قضایای به نحو کان و به نحو صار

در تعلق امر به مفهوم گفته شده است که امر به مفهوم لا بشرط از وجود و عدم تعلق می گیرد اما؛ به نظر می رسد باید بین مفاد قضایای به نحو کان و صار تفاوت قائل شد. اگر گفته شود: زید عالمٌ یا کان زید عالما، زید لا بشرط از علم و جهل اخذ شده است اما اگر گفته شود: صار زید عالما، در زید عدم العلم اخذ شده و گفته شده زیدی که عالم نبود عالم شد.

حال اگر امر به نحو صار بیان گردد – که نوع اوامر از این سنخ است- نه تنها متعلق لا بشرط اخذ نشده بلکه به شرط لا اخذ شده و از ملکف خواسته شده که آن را ایجاد کرده و به شرط شیء کند.

در نتیجه نمی توان به نحو کلی گفت که متعلق حکم مفهوم و ماهیت لا بشرط است بلکه در پاره ای از موارد یا حتی غالب موارد امر، متعلق حکم مفهوم به شرط لا می باشد.

هر چند این تفصیل به جنبه شکلی قضیه امر بازگشت دارد اما می تواند در بحث ترتب تأثیر گذار بوده و با این تحلیل راحت تر می توان بحث ترتب را دنبال کرد.

## تکرار اشکال و توضیح پاسخ

این پرسش مطرح شد که مگر محطّ مصلحت و مفسده وجودات خارجی نیست و مگر هدف شارع ایجاد متعلق در خارج نیست؟ پس چگونه گفته می شود حکم به وجود ذهنی تعلق یافته نه وجود خارجی؟

در پاسخ باید گفت: در عملیات جعل متعلقی که مراد است، متعلق در رتبه متقدم بر فعلیت است و همانگونه که بیان شد در این مقام حتما متعلق وجود ذهنی خواهد بود نه وجود خارجی زیرا؛ امر به تحصیل وجود خارجی امر به تحصیل حاصل است.

در رتبه متقدم بر فعلیت موضوع که وجود خارجی آن در فعلیت حکم مؤثر است، مفروض الوجود گرفته می شود و با ایجاد آن در خارج حکم به فعلیت می رسد اما متعلق حکم بر خلاف موضوع، پیش از فعلیت حتی وجود خارجی آن مفروض گرفته نشده و گاه ماهیت و وجود ذهنی لا بشرط – در موارد کان – متعلق حکم واقع شده و گاه ماهیت و وجود ذهنی به شرط لا – در موارد صار – متعلق حکم قرار می گیرد.

در نتیجه در مقام جعل حکم، وجود خارجی موضوع در رتبه متقدم از حکم در نظر گرفته می شود اما در متعلق تنها وجود ذهنی و ماهیت تصور می شود.

## احتمالات در نحوه رفع در حدیث رفع

تا بدین جا این سخن اثبات شد که احتمالات شهید صدر در نحوه رفع در حدیث رفع صحیح نبوده و احتمالات صحیح این است: تقدیر، نفی حکم به لسان نفی موضوع، نفی حکم به لسان نفی متعلق. در نتیجه باید بحث را این گونه مطرح کرد که تقدیر، نفی حکم به لسان نفی موضوع، نفی حکم به لسان نفی متعلق همگی بر خلاف اصل و اسلوب طبیعی گفتار بوده و برای اثبات هر یک باید قرینه ای را اقامه کرد. اصل اولی در اسلوب کلام این است که تقدیر وجود نداشته و خود مرفوع رفع شده است نه حکم آن و تقدیر و مقدمه بودن نفی موضوع یا متعلق برای نفی حکم، همگی بر خلاف اصل اولیه است.

## رفع به معنای نفی نیست

تمام این مباحث بر مبنای تصویر متداول از حدیث رفع بود. اما نکته ای مهم که مورد غفلت واقع شده این است که رفع در حدیث رفع با نفی متفاوت است.

اگر رفع بدون حرف جر استعمال می شد و مثلا گفته می شد: ما لا یعلمون مرفوع. رفع در این موارد به معنای لای نفی است و برای نفی وجود ما لا یعلمون می باشد و تمام مباحث گذشته در آن جاری می شود.

اما در حدیث رفع، رفع به تنهایی استعمال نشده و با عن متعدی شده است. در حدیث رفع ما لا یعلمون از امت پیامبر ص برداشته شده است. این نوع استعمال به هیچ وجه به معنای نفی نمی باشد تا با حقیقی نبودن رفع ما لا یعلمون دنبال توجیه آن رفته، قائل به تقدیر یا نفی حکم به لسان نفی موضوع یا متعلق شویم.

معنای این تعبیر این است که ما لا یعلمون بر عهده امت پیامبر ص قرار داده نشده است. همانگونه که وضع علی نیز به معنای بر عهده گذاشتن می باشد. در این استعمال، وجود ما لا یعلمون رفع نشده است بلکه امکان دارد بر فرض وجود ما لا یعلمون، از عهده مکلفین برداشته شده و وظیفه­ای نسبت به آن متوجه آنان نباشد. در نتیجه رفع عنک العقاب، رفع عنک الصلوه یا رفع عنک شرب الخمر با نفی ارتباطی نداشته و باید این بحث را مطرح کرد که مفاد رفعی که با عن متعدی می شود در مقابل وضع علی، چیست؟

در جلسات گذشته بیان شد؛ اگر وضع و رفع به شیء موجود تعلق گیرد به اعتبار برداشته شدن عقاب، کفاره و مانند آن است و اگر وضع و رفع به شیء قبل از وجود تعلق یابد به اعتبار عدم الایجاب است.

پس تمام بحث در حدیث رفع، عدم گردن گیری است و هیچ ارتباطی به نفی وجود ما لا یعلمون ندارد.

به عبارتی دیگر؛ رفع مطابق تفسیر شهید صدر به معنای نفی و نابود کردن است اما مطابق تفسیر ما به معنای برداشتن می باشد. برداشتن در مقابل گذاشتن استعمال شده و گذاشتن هم با فرض وجود شیء قابل تصویر است و هم در فرض عدم قابل تصویر می باشد. حال اگر فعلی که موجود نیست بر عهده مکلف گذاشته شود این به معنای ایجاب بوده و اگر شیئی موجود بر عهده او قرار داده شود، به معنای عقاب و مانند آن است. برداشتن نیز در مقابل گذاشتن بدین معنا بوده و برداشتن شیء پیش از وجود به معنای عدم الایجاب و برداشتن شیء موجود به معنای عدم العقاب و الکفاره است. در نتیجه رفع به معنای نفی نبوده تا احتمالات مطرح در کلام شهید صدر وارد باشد.

در وضع همانگونه که فعل می تواند بر عهده مکلف قرار گیرد، شیء خارجی نیز می تواند بر ذمه وضع شود. قرار گرفتن فعل خارجی مانند صلاه بر عهده پیش از انجام به معنای ایجاب و قرار گرفتن شیء خارجی مانند زکات بر عهده پیش از ایجاد، به معنای اشتغال ذمه است. با دقت در استعمالات روایی این مفهوم از وضع علی و الفاظ هم معنای آن مانند کتب علی و جعل علی قابل برداشت است. رفع عن نیز در مقابل وضع علی استعمال می شود و مقابل معنای مفهوم از وضع علی می باشد.

نکته دیگری که باید بیان شود این است که با نگاه به استعمالات روایی، رفع و وضع هیچ گاه به حکم تعلق نگرفته و فعل یا شیء خارجی متعلق رفع و وضع قرار گرفته اند. معمول اصولیون و من جمله شهید صدر با این دید که متعلق رفع در حدیث رفع، حکم است و مثلا در ما لا یعلمون حکم مجهول مرفوع است به روایت نگاه کرده اند. شاید علت مرفوع دانستن حکم همین تفسیر اشتباه در معنای رفع باشد.

خلاصه؛ بحث در رفع به هیچ وجه نباید آن گونه که شهید صدر مطرح کرده، بحث شود زیرا؛ رفع به معنای نفی نیست تا احتمالات مطرح در کلام ایشان وارد باشد. رفع به معنای برداشتن است و سنخ این معنا با معنای نفی متفاوت است. بله این بحث وجود دارد که این که شما برداشتن را به اعتبار برداشتن حکم تکلیفی یا وضعی یا برداشتن عقاب و کفاره معنا می کنید، از باب تقدیر است یا توجیهی دیگر برای آن وجود دارد؟

ما در جلسه آینده از این زاویه بحث خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى )، ج‏2، ص: 32 [↑](#footnote-ref-1)